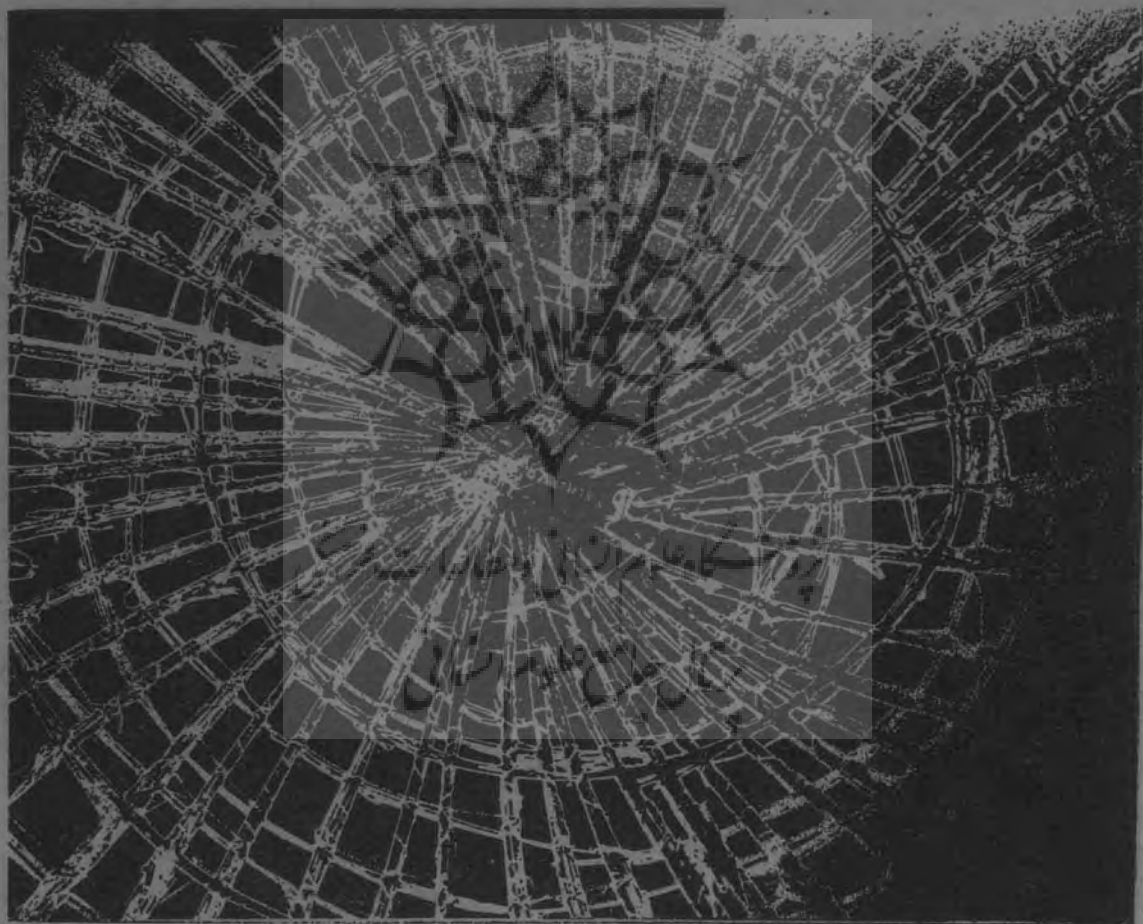


(۲)

آسمان گو مفروش این عظمت کاند عشق
خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو

معیاری در شناسائی زیبائی های شعر و هنر الفبای محدود و نقشهای زیبای نامحدود

پرفسور فضل اله رضا



از کتاب: ایران، پل فیروزه

نمیدانم آیا کسی واژه‌های شاهنامه را آمارگیری کرده است؟
خیال نمیکنم واژه‌های اصلی این شاهکار کف‌المثل درنودصد
آن بکار رفته بیش از هزار باشد. (۱)
اما فردوسی نقاش هنرمندی است که اندیشه‌های زیبارا
استادانه بهم‌درمی‌آمیزد و از چند رنگ اندیشه نقشهای بیمانند
می‌آفریند. حال آنکه مثلاً در تاریخ و صاف و دره نادری کلمات

نویسنده متفکر قوی میتواند با نشانهای کم و کلمات ساده
اثرهای زیبا بیافریند. در جهان معرفت هم مانند دنیای ساده
غالباً آنکه نیروی آفرینش او کمتر است نیازش به تشریفات و
تشکیلات و اطلاعات و واژگان غنی بیشتر است.
در مکتب معرفت بحث در یک هنر یا در یک رشته علمی به
ژرفا فروشدن، بارورتر خوشه چینی از هر خرمنی است.

متنوع فراوان ولی تر گیبات درخشنده نو واصل افکار شاید
بنتاسب بسیار کمتر باشد.

نقاش بزرگ بدرهم آمیختن چند رنگ اصلی نقشهای
بکر می آفریند و نقاش کم آفرین مقلد (مثل مردم کم هنر پارسا)
بیشتر غرق در متعلقات و انباشته‌ها و گردآورده‌های دکان ذهن
و آموخته‌های خود است. دوش کار و زندگانی پیچیده دست و
پاگیر او مانند نمایشی است که هزار نفر بازیگر در آن دست
بیکارند و اهمیت مشارکت در صحنه نمایش میان بسیاری از بازیگران
در یک حدود کم و بیش مساوی تقسیم شده، که احیاناً عوامل کم بها
را به تکلف ارزشمند جلوه میدهد.

حال آنکه فکر اصلی در نمایشهای دامنه‌دار نیز میتواند
بانقش ساده‌تری ارائه شود.

بازمانند کسی که بجای چند اطاق ساده زیبا کاخ‌های
گسترده میسازد که از زیبایی تهی و به تقلید کور دلانه از اشیاء
ناهم آهنگ بازار خرده‌فروشان انباشته شده، یا مانند عالم پژوهنده
تازه‌کار و بازیگر آوری که مطالبی را که در خاطر دارد چون شاید
آنها را خوب درک نکرده در غلاف تیره و تار کلمات و اصطلاحات
نامانوس و تمثیلات پیچیده رشته تخصصی خود می‌پوشد سر رشته
در دست خودش هم نیست.

البته گاهی صحنه هنر وسیع است. (۲) چنانکه در شاهنامه
هزاران جنگ آور در جنگهای ایران و توران مشارکت دارند
ولی باز رشته‌های اصلی در دست چند تن است و سادگی روابط
انسانی از مهر و کین تا اندازه‌ای که برای گوینده بزرگ مقدر
بوده حفظ شده است. در آثار ادبی زیبایی شعری صحنه‌های ساده و
اساسی دل‌انگیز تر از نقش حواشی است.

در کار گاه علم، بخصوص در کار علوم جدید، روش ارائه
مفاهیم بنحو دیگر است.

پژوهنده نخست عناصری را بدقت تعریف و توصیف میکند
آنکه دستور و قاعده‌ای برای ترکیب آن عناصر توچیه‌مینماید
و سرانجام با کوشش و نازک بینی بسیار وارد عرصه کار یعنی میدان
پهنای آفرینش نقشا و گسترش مفاهیم میشود.

این دقت از مختصات علوم است. معیارهای هنر و ادب
تاب و توانائی اعمال این دقتها را ندارد، از اینروست که اهل
علم وقتی به تعاریف مندرج حتی در کتابهای ادبی
اساتید گذشته و حال می‌نگرند ناچار باید با گذشت و سه‌صدر
داوری کنند در صرف و نحو ادب و هنر آزادی و پروازی است که
باترازی علوم دقیقه نمیخواند.

شاعر چیره دست بی آنکه جامه تنگ علم یار دای ملمع
استادی ادب و زبان در بر کند با چند اشاره می‌ومعشوق و زخم
چنگ و سروآب و خاک و ماسه و آفتاب و گل و سنبل، هزار نقش
می‌آفریند که ذهن شتونده آگاه رابه نوسان و اهتزاز در
می‌آورد.

دراو وجد و شور ایجاد میکند، عشق و امید می‌آورد یا غم و
نومیدی می‌پراکند، حالها را در گون می‌کند و مرد را به تفکر
و ژرف بینی و امیدارد. عالم در برابر قاضی القضاة عقل کل خطابه

میخواند اما منادی شاعر شهریار دل است
اینکه گفتیم و شتونده و خواننده آگاه، مقصود صاحب‌دلی
است زنده و زیسته که علاوه بر آشنائی بزبان مکالمه و فرهنگ
ملت، سابقه تفکر و نظر بازی با طبیعت و زیست با گل و سرو و مهر
و کین و موم و ستاره را هم داشته باشد که طبیعت نخستین مکتب
والای هنرمندان است.

در چمن هرورقی دفتر حال دگر است

حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
اگر در علوم آگاهی با مقدمات علمی شرط اساسی درک
مفاهیم مورد بحث است، در کاربرد و هنر سوابق آشنائی با طبیعت،
با فرهنگ و زبان مردم، با عشق و رنج و شور، و نظایر این‌ها
ضروری است.

اینگونه دریافته‌ها و شناخته‌هاست که به بیان مولوی زبان
همدلی و گویائی را می‌پروانند و رنه درس شعر و شور عشق در
دفتری مدون نیست - از قال تا حیاال و از شنیدن تا زیستن
فرسنگهاست:

مواجهی تیز دریا‌های روح
هست صد چندان که توفانهای نوح

کسی که بیشتر عمرش را در تأمین و بهبود خورد و خواب
یاد سازمانهای جانفروسی در کار امرار معاش بدوی گذرانده
با گزیر بومان میزان فرصت عشق و ورزی با جهان طبیعت و لطایف
روابط بشری و شامل و تفکر ژرف طلبگی را از دست داده
است.

خواب و خورث زمر تبه خویش دور کرد

آنکه رسی بخویش که بیخواب و خورشوی
رسیدن به مقام عالی معرفت چه از طریق علم و چه از راه
عشق و هنر باوارستگی و ناکامی بسیار همسراه است - این شکم
بی‌هنر پیچ‌پیچ و این نفس پر مدعای همه خواه و همه طلب‌نمیگذارد
آدم بخودش برسد.

جهان کجاست مگر عدل زمین دان خواهد

که جان زنده دلان سوخت در بیابانش

بسی شدیم و نشد عشق را کرانه پدید

تبارک الله از این ره که نیست پایانش

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم

که داد من بستاند مگر دستانش

در قرائد الادب کتاب درسی مدارس ایران در دبستان و

دبیرستان، حکایاتی از مقامات حمیدی مندرج بود که با این جمله

شروع میشد:

حکایت کرد مرا دوستی که

غالب ماسا کو دکان جهان ندیده و هنر نشناخته از عبارت

پردازی و انشاء مطمئن آن کتاب لذت می‌بردیم یا لا اقل مغز -

هامان را معلممان ماندانسته باب این هنرهای کدر شستشوی

میدادند و لذت سنج دلما را با این معیارها میزان میکردند .

سالها بعد بود که رفته رفته داستانهای مانند کتاب علویه خانم

صادق هدایت را در ایران خواندیم و قوت کلام او را دیدیم .

پیش از آن در ایام کودکی خیال میکردیم که داستان نویسی ارزشمند فارسی باید تا اندازه‌ای مانند مقامات حمیدی باشد (امروز تعجب دارم چرا کاردان معارف آن ایام از قلم روان و اندیشه توانای نگارنده تاریخ بیهقی بجا چیزی نیاموختند و مقامه نویسی را عنوان کردند).

یک نگاه سطحی به این دو کتاب نشان خواهد داد که شماره کلمات متفاوت در کتاب اول به مراتب بیش از دومی است. صحنه کار نویسنده نخستین مثل دکان عطاری تهران Drugstore پاریس پر از اشیاء خرده ریز است تا بخواهید کلمات تا ناموس عربی و فارسی فضا را پر کرده است. (۳)

نویسنده دوم با نقش ساده و کلمات محدودتر صحنه‌ها را نمایش میدهد، درون‌ها را برآورد می‌آورد به ژرفای روح خواننده نفوذ میکند، و خواننده آگاه نزدیک به صد درصد تأثرات نویسنده بی‌نا را درمی‌یابد. در مقامات حمیدی هر چند که طرح داستانها شیرین و لپسند هم باشد باز ریزه کاری روانی روابط انسانها آن ژرفی و شکفتگی را ندارد .

مقامات حمیدی اگر در چند قرن پیش از شاهکارهای ادب ما بشمار میرفت امروز دیگر شیوه نگارش و تفکر آن بی‌بیمایی داستان علویه خانم نیست . باز بماند که تصادف روزگار این ناچیز را به دروازه شهرستان معرفت جهان انداخته زیباترین طریفه‌ها را از زادگان طبع آدمی دیدیم و دیدیم که چه کویکها از سقف مقرنس آسمان معرفت می‌درخشید و ما سر در چاه فروردم بودیم و نمی‌دیدیم که:

یازبی پسرده از در و دیوار

در تجلی است یا اولی الابصار
(در اینجا بحث و انتقاد مقامات حمیدی منظور نگارنده نیست. مقتضیات زمان او را نباید از نظر دور داشت).
صادق هدایت در زمانی می‌زیست که روان‌کاوی و جامعه‌شناسی و کار نویسنده‌گی ساده در هنر جهانگیر شده بود. ایرانی هوشمند ما هم صاحبیل و بینا بود و نقشهای ساده را در هر بافت و در جنگل الفاظ و آرا و اشیا و اشخاص مانند بسیاری از تازه کاران عرصه هنر و معرفت سردرگم نمی‌ماند .

اما اندیشه و نقش آفرینی آن خراسانی جاد و قلم چیز دیگر است تاریخ بیهقی همتای شاهنامه فردوسی جاوید مانده، اگر بتوان در این سرای سنج بر شکفتنی آثاری را «جاوید» نامید . این کلمه «جاوید» را ما دور از تعصب ساده دلان در همان حدود زیست فرهنگها بکار می‌بریم که صحبت از یک دو هزار سال است .

در بسیاری از غزل‌های حافظ یک سادگی طبیعی مسی بینیم که آنرا از متاع دیگران ممتاز میکند. شاید اگر عناصری را که از جامعه بشری در دیوان حافظ وارد شده فهرست کنیم مثل الفبای غالب زبانها و شماره کلمات پایه (واژه‌هایی که زیاد بکار

برده میشود مثلاً در نود درصد نگارشها) در زبانهای متداول بسیار مددود باشد. نه تنها کلمات بلکه نقشها و طرحهای اصلی شیخ و زاهد و محتسب و رند و زلف و صبا و می و معشوق حافظهم در نهایت سادگی و شمار پذیری است .

این دریاهای معرفت که از تمدنها و فرهنگهای مختلف جهان به مردم روی زمین به میراث رسیده اغلب در کوزه‌های ادب و هنر زبانهای گنجانده شده که شماره الفبای آنها از حدود بیست و سی حرف بیش نیست، شاید بتوان گفت که شماره کلمات بیشتر شاهکارها کمتر از کلمات نوشته‌های دیگر باشد در باره اندیشه‌های پایه و باز بگردان صحنه شعرای بزرگ، به پندار من همین محدودیت امکان مکالمه جهانی نویسنده‌گان شاهکارها را بیشتر تضمین کرده است .

بعکس چنانکه در آینده درباره شعر سبک هندی خواهیم دید آنجا الفبای اندیشه‌فنی‌تر است و ظاهراً این وسعت کار مکالمه و هم‌زبانی هنری را مانند مخلوطی از چند گونه بازی شهرنج یا بریج و نظایر آن دشوارتر میکنند سادگی و دلپذیری جایبان را به خیالهای پیچیده و عقل آویز می‌سپارند. البته این نکته را که بعضی نویسنده آمده باید وصف و نقد پنداشت نه قدح و طرد. چه بسا که اندیشه‌های پیچیده شعرهای سبک هندی برای گروهی دلنشین است.

من بنده عامل سادگی خیال انگیز را به افکار نازل و معما مانند ترجیح میدهم و بازیهای عقلم را از میان رشته‌های علمی اختیار میکنم نه حل معماهای نظمی.

الفبای Morse که از صد سال پیش محمل تلگراف‌های جهانست بیش از سه چهار حرف ندارد (خط، نقطه، فاصله کوتاه، فاصله بلند). نقشهای زیبای رنگی که در کتابهای هنری چاپ میکنند اغلب از الفبای چهار پنج رنگ اصلی ترکیب یافته است .

نقشه‌های جغرافیایی کشورها را میتوان با چهار رنگ: قرمز، سبز، آبی و سفید رنگ آمیزی کرد و کشورها را از هم متمایز کرد.

ماشینهای حساب توانائی آنرا دارند که با دو عدد صفر و یک برنامه کار جهانی را تخمین کنند. البته نقش تفکر اصلی را باید صاحبان اندیشه در دسترس ماشین حساب بگذارند تا ماشین (کامپیوتر) بتواند به فرمان اندیشه‌های پیخته بر نامه‌های شایسته را بدست بدهد. نه مانند قبلی فرمانبردار که مهارش در دست کودک کمدان افتاده باشد.

در این مقاله الفبا بمعنی نوی که در غرب در علوم Communication رایج شده بکار برده میشود ، مانند الفبای موریس، الفبای بازی تنیس، یا بازی بریج- در علوم مذکور به مسائل مورد بحث گاهی از دید مکالمه میان دو یا چند نفر در زبانی که دستور (گرامر) آن معلوم است می‌نگرند- کوشش میکنم که خواننده را با این موازین آشنا کنم- تا این آشنائی بدست نیامده خوانندگان از داوری پرهیز خواهند فرمود.

بقیه در صفحه ۵۵

معیاری در شناسایی زیبایی‌های (بقیه)

الفبای محدود هر زبانی را زود میتوان فرا گرفت و پس از آشنائی بدستور آن زبان و بخشی از کلمات به‌ترکیب و آفرینش پرداخت.

اگر الفبای زبان فارسی یا فرانسه مثلا صد حرف میداشت کار آموختن آن زبان بسیار مشکلتر میشد و در عین حال امکان نقش نو آفریدن عملا تفاوتی نمیکرد. زیرا شماره نقشهای نو با الفبای چندتائی بقدری فراوان است که از حدود حاجات انتقال افکار و مفاهیم بیرون است، کار گاه مغز انسان هر چند هم نیرومند باشد محدودیت دستگاه حافظه (Neuron) نورونهای مغز اجازه این بلند پروازی را نمیدهد.

بزعم نگارنده وسعت سازمان مغز انسان که میلیونها (بلکه هزارها میلیون) سال در تکامل آن صرف شده باشماره تقریبی الفبای بازیهای فکری که میتواند مورد پسنودی باشد ارتباط دارد. یک مدیر دبیرستان که چند هزار تن دانش آموز خود را با اسم می‌شناسد ناچار حافظه‌اش در ثبت روابط خصوصی و جزئیات درسی یا بستگی‌های خانوادگی آنها در خواهد ماند.

وقتی الفبا گسترده و ترکیبیات بهمفهوم عامیانه عبارت بینهایت در بینهایت شد حافظه بشری دیگر اجازه نمیدهد که نقشهای فراوان تری را باز شناسیم اگر در زبانی یک دوسد میلیون نقشها را بشناسیم نیروی دآوری مادر زیباشناسی آن زبان قوت نخواهد بود که در زبانی که در هزار امکانات آنرا شناسیم مثال ساده‌ای که دور از مقدمات علمی بذهن میرسد این است که کسی بیاید با جدول پیچیده‌ای زمین تنیس را خط کشی کند آنگاه حساب پیچیده تری هم برای محاسبه برد و باخت بازیگران عنوان نماید.

چنین بازی فرنجی کمتر کسی را میتواند سرگرم بدارد. ابزار زیباشناسی و تمیز و شناخت مغز انسان این نیروی بیگران را در تصرف ندارد. سادگی الفبائی تمیزی که در شناسایی دوبازیگر را در حدی نگاه داشته که با دیوانه حساب (کامپیوتر) مغز بشر، یا لااقل مغز، گروه قابل ملاحظه‌ای از مردم هماهنگ است.

البته آنکه با این زبان آشناییست و نقشهای زیبایی آنرا نمی‌بیند و از گفته‌ها و شنیده‌ها و امکانات بازی سرد نمی‌آورد به مرحله زیبا شناخت بازی نمیرسد.

آشنائی ژرف و زیباشناسی هر زبان مدخلی است برای ورود به تالار نقد یا نگارستان آفرینندگی در آن زبان. در مورد شعر فارسی کوشش میکنیم که همراه خواننده آشنا و پذیرا به این تالار راه بیابیم و از آنجا بادیید علمی از گوشه چشم به دیوان صدر نشینان نظری بیندازیم.

در کار شعر و ادب فارسی هم گمان می‌رود تا حدودی بتوان موضوع انتقال مفاهیم و الفاظ و نقشهای دیده و شنیده و امکانات نادیده و ناشنیده را معقول دانست. این راه نوی است که مادر پیش گرفته‌ایم و بقدر توانائی خوانندگان را همراه می‌بریم و پس از ما خوانندگان این رساله و دیگران در این راه چالاک‌تر خواهند رفت.

گرچه هنوز در این طریق نوراهی بدهی نبرده‌ایم ولی اگر اجازه بفرمایند از همین آغاز میتوان گفت که فرق بزرگ حافظ یا فردوسی با دیگر گویندگان در این است که هر دو صاحب مکتب‌اند.

شاید الفبای زبان اندیشه ایشان ساده و محدودتر از دیگران است آن بخش که از ترکیب اندیشه‌ها باز نموده‌اند با توانائی حافظه و ذوق ما تناسب دارد. در دیوان بعض دیگر از شعر اندیشه‌های اصلی که الفبای زبان آنهاست یا خیلی محدود است یا بسیار گسترده‌تر از حوصله ما - شاید تا اندازه‌ای بسبب این گسترش اندیشه‌های اصلی در دیوان صائب بنده توانسته‌ام سر تا سر دیوان وی را با همان عشقی که بآن دو گویند دیگر دارم بررسی کنم.

اگر صفر و یک، الفبای دو گانه ماشینهای حساب را، در نظر بیاوریم شماره کلمات مختلف مثلاً ده حرفی (اعداد ده رقمی) مرکب از صفر و یک معادل $\left(\frac{10}{2}\right)$ یعنی بیش از هزار خواهد بود.

اگر شماره حروف هر واژه را دو برابر کنیم شماره کلمات مختلف که میتوان ساخت هزار برابر یعنی به یک میلیون بالغ میشود.

نتیجه‌ای که میخواهم در ذهن خواننده ایجاد شود کلی‌تر از شماره کلمات یا جملات زبان‌هاست و آن این است که در امور عقلی و علمی با هنری و ادبی سادگی و محدود نگه داشتن الفباء چندگان از گسترش آفرینندگی نمی‌کاهد. عدالت دانشی تا اندازه‌ای در این باب بسود سادگی و آراستگی طبیعی است. علاوه بر آشنائی زبان ظرفیت و ساختمان مغز گیرنده سخن، در تعیین مقداری که از فرستنده به‌وی انتقال می‌یابد تا تأثیر دارد.

اگر برای تفکر (نه حجت) شعر نظامی را کمی در عالم معنی گسترش بدهیم در مورد محدود نگه داشتن الفبای هنری و نقشهای ساده اولیه هم بکلی بی‌مناسبت نخواهد بود.

با الفبای کم نیز بکمک نقشهای نویی کران میتوان زمین را از سخن چون بهشت کرد، همچنانکه با تکرار سخن قالبی هم میتوان جهان را پرا زخشت نمود. لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پر توان زد کم گوی و گزیده گوی چون در

تا از کم تو جهان شود پر این نکته دلپذیری است که با الفبای محدود بسیار نقشها میتوان آفرید هنرمندان کوچک گرد کوی و دکان را با مکررات و تقلیدها پرا زخشت میکنند و هنرمند در سطح بالاتر می‌جوید، گوهر عرضه میدارد، آفتابها اذدل آب و گل بیرون می‌آورد.

اگر افزایش کتاب خوانی سطحی و گرد آوردن اطلاعات میتوانست جای تفکر خلاق و معلومات سازنده را بگیرد امروز می‌بایست در کشور ما هزاران فردوسی و حافظ و رازی و ابوعلی

سینا پدید آمده باشند.

گمان ندارم این مردان بزرگ بیش از جوانان دانشگاههای ایران امروز به کتاب دسترسی میداشتند. آیا اهل تاریخ خیال میکنند که فردوسی در قریه طوس با همه بینوائی به کتابخانه امیری که شامل بیش از چند صد کتاب بود دسترسی میداشت؟ آنها مردمانی بینا بودند و ارزش سادگی و عظمت طبیعت را درمی یافتند. متأسفانه غالب جوانان جهان بعزت نداشتن وسایل یابینائی یا رهنمایان عالم در وادی معرفت با بازی با نقشهای صوری و اطلاعات دکان بازار غرب سردرگم می مانند.

افسوس بر این سرمایه عظیم که هفت بهدر میرود. افسوس بر صدها میلیون مردم جهان که کمپیوتر مغزشان با اباطیل تصببات و موهومات و افسانههای دور از معرفت و هنر در مدرسه ها و در جامعه ها آکنده میشود.

ای درینغ بر آمدن و رفتن بی حاصل نسلهای جوانان مردم این کره خاکی.

ای دل بهره زه دانش و عمرت بیاد رفت

سرمایه دانشی و نکردی تجارتی

مایه اصلی آفرینش علمی و هنری اندیشه است که در ظرف زبانهای ریزند.

اساس کار هر مکتب هنری نخست فرا گرفتن الفبای مکالمه آن است، آنگاه ورزش تفکر و هروری و سپس نقد و انتقادهای نو آفریدن.

مال و ثروت و عدد و کمیت و حتی فسحت محفوظات و اطلاعات هرگز نمیتواند جای نیروی بینائی و اندیشیدن و آفرینندگی را بگیرد.

ارزش تاریخ بهیچ و ارزش کتاب علوی به خاتم در فرهنگ فارسی و رای ارزش دره نادری و بسیاری از کتابهای دیگر داستان نویسان است.

همانطور که عارف ربانی اسیر تعلقات مادی و اشخاص و اسباب و وسایل نیست و از پی اتصال بمبدأ و مشرف بسیاری از اوقات های دست و پا گیر را پاره میکند، هنرمند عالی رتبه هم بتدریج خودش را از نفوذ محیط های تنگ معرفت نمایان آزاد میکند، مستقل میشود، از میان فرهنگ نامحدود کلمات و الفبای گسترده نقشهای اجتماعی و انسانها آن غلامات و اشارات اساسی ساده یعنی مغز را برمیگزیند، و پوست را بدوز می اندازد مرد دانشی پژوهنده و شاعر آفریننده بتدریج کارخانه اندیشه آفرینی قوی و نیرومند در ذهن خود بوجود می آورند، نه دکان عطاری مرده خاموش؛

ده بود آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار همانطور که در علم ساده ترین و دقیق ترین مدلهای را از مشاهده طبیعت می آموزیم (مانند مرغها و ماهیها در کادرواپیمای کشتی ها) در شعر و ادب و هنر هم سادگی طبیعت بهترین سرمشق برای هنرمندانست.

شاعر بلند پایه میتواند دردهای درونی، روابط انسانی،

و حتی گرفتاریهای اجتماعی را بزبان گل و بلبل و برید سبامه و ستاره و دریا و دشت و دام و ددیبان کند. (۴)
الفبای اساسی طبیعت را همه ابناء بشر زود می آموزند و زبان آنرا درک میکنند.

چون صبا مجموعه گل را بلطف آب شست
کج دلم خون گر نظر بو صفحه دفتر کنم
عشق در دانه است و من غواص و دریا میکند
سرفرو بودم در آنجا تا کجا سر بر کنم
لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر مانام فسق

داوری دائم بسی یارب کرا داور کنم
زبان احساس طبیعت زبان زندگان است. این جزئیات زندگانی جامعه هاست که در هر نسلی تغییر میکند و برای هر گروهی از مردم جلوه معینی دارد، و گرنه امروز کشتی ماه در دریای آسمان همچنان شناوری میکند که در زمان حافظ و سعدی.

اما اگر مثلاً بخواهیم شرح صنعتی و سیاسی کشتی نفت کش را در سخن وارد کنیم گفتار از شعر دور و به نثر بسانظم نزدیک میشود.

ولی اگر شاعر نو پرداز همین مفهومها را با اشاره و علائم بزبان ساده قوی طبیعت بیان کند، بیشتر امکان آن هست که شعر قوی هشتمین دهنده آفریده شود.

(ضمناً امکان درخشش شعر نو را در جبین زبان فارسی نادیده نیاید گرفت).

در قناتر و نقاشی و شعر و صف جزئیات ممکن است با محیط زمان هنرمند تا اندازه ای پسنندیده باشد ولی آن نقشهای اساسی و دیر پای هنر با معیار زیبایی شناسی در زمانهای درازتری هم آهنگ میمانند.

بیشتر شعرهای حافظ و فردوسی و ناسر خسرو و مسعود سعدی و دیگر معانیف بزرگان ما چندان سرشار از طبیعت است که بر اساس این معیارها که عرضه شد نیز گوی سبقت از بسیاری دیگر می نمایند.

بعکس در دیفاتر شعر قراوانند اشعاری که در آسمان اندیشه بلند و در وسط السماء فصاحت سخن در می نیستند. در بخشهای آینده خواهیم دید که چنین نظمه های زیاد تحمل اینگونه معیارها را ندارند.

جلال الدین بلخی که مثنوی او بحق هست قران در زبان پهلوی، هر چند در تمثیل های فلسفی و اخلاقی خود گاهی ناگزیر بشرح جزئیات مسائل جامعه بشری از خور و خواب و بستر و مجلس و مبرز می پردازد اما باز فکر بلندش مثالهای طبیعی ساده را بر مثالهای پیچیده جامعه هاتر جیح می دهد. اندیشه قوی از مرز زبان و بیان را در هم می شکند. شور و هیجان اندیشه عالی او ظرف سفالین کلمات را برقص درمی آورد - او اگر هم بسرای عمل و حکمت شبخنونی میزند بیشتر از راه دل میرود.

همانطور که گفتیم مقصود این نیست که در بوستان شعر بکلی از جامعه نگری پرهیز باید کرد بلکه منظور این است که در جزئیات زندگی گامی جامعه و وقایع نگاری روزانه غرق نشویم تا سخن از راه طبیعت مجال پرواز بعالم مجردات هم داشته باشد.

در غزلیات سده‌ی تشبیهات و تمثیلاتی که بایکی از دواصل زیباشناسی (مثبت و منفی) پیشنهادی نگارنده توافق دارد فراوان است از این روی خواهیم دید که کلیات افصح المتکلمین فراز و نشیب بسیار دارد.

استاد شیراز گاهی شاعر آسمانی است و زمانی حکیم و اعظ دانا و گویا و گاهی ناظم اندیشه‌های اجتماعی. اما این تغییر احوال بهر ای همه گویندگان جهان کم یابیش روی میدهد.

هیچ شاعری نیست که در حالات مختلف زندگی مقداری نظم نگفته باشد. گاهی در دیوان ناظران سخن شعر خوب دیده میشود.

اگر بفرست و موسع و پژوهندگان سافای ضمیر و بوسایل جدید تجزیه و تحلیل و احصاء (مثلاً ماشین حساب Computer) دسترسی میداشتم طریقی ارائه میکردم که بتوان از آن راه و فرکانس کلمات و اندیشه‌های ساده شاعرانه طبیعی را در دیوانهای سخن پارسی شمار کرد.

این معیارها برای زیبا شناخت سخن و شعر هر کشور ضروری است. آن گاه شاید بتوان در قیاس نسبی بزرگان سخن نکته هائی بدیع و فارغ از تکرار گذشتگان عرضه نمود.

گفتار علمی تمام عیار در این مقاله مورد نظر نگارنده نیست. همیشه در دشت زیبای ادب بعنوان يك جهانگرد اهل علم دوستدار شعر فارسی تفتنی میکنم. تردیدی نیست که در عرضه داشت آنچه که کسی دوست میدارد یا نقشی که کسی می‌بیند نظر هیچ فردی شایسته محضر همه ذوقها نمیتواند باشد هر که را يك چیز خوب و دلکش است. با این وصف اگر معیارهای نسبی هم بندهن بیاوریم معیارهای طبیعی جهانی تر از معیارهای محلی خصوصی است.

آثار روشهای تحقیقی جهان نو در ایران فراوان نیست. باید آرزو کرد که در میدان علم و فرهنگ ایران استقلال اندیشه یعنی آن اتسجام و پختگی و نقد ژرف دور از تعصبات و آفرینندگی، که پس از اجتهاد به آداب رسمی فرهنگ قوم ممکن است بدست آیند، چشمگیرتر شود.

خوشبختانه آثار آفرینش نیرومند گذشتگان ما هنوز در کار درخشش و جهان افروزی است.

چراغ دانش پر نور و دیرپاست. مکتبهای ادب و فرهنگ که در جوامع بشری بوجود می‌آیند گاهی قرنها در سینه‌های مردم تجلی دارند.

چرخ هنر هم مثل چرخهای دیگر وقتی براه افتاد تا مدتی بر اثر همان نیروی آغازین در حرکت و در آفرینش باقی

خواهد بود.

در ایران خودمان قرنها پس از گذشت سده‌ی وحافظ هنوز می‌بینیم که سرزمین ما شاعران خوش نوای مسی پرورد. تیغ زبان ادیب پشاور. ادیب الممالک بهار و ایرج میرزا در مدرسه های جدید پیرو بر نامه‌های ترجمه فرنگ آبداده نشده بود. (۵) بسیاری از سخن گویان نو و کهن امروز هنوز از مکتب اساتید سخن دری ارشاد می‌یابند و ترکیبات تازه مسی آفرینند. مقصود من این نیست که نباید از مکتبهای دیگر جهان انتظار گشایشها و انقلابهای فکری داشت. نه، میخواهم این نکته را برسانم که با همه فراموشکاری ما در گذشته و حال هنوز چراغ ادب فارسی بکلی خاموش نشده است.

هنوز سرزمین ایران شاعران قوی سخن نو اندیشه میتواند پرورد. چه خوش می‌بود اگر همت و همکاری ما در این عصر تندروی دوگانگی صنعت و فرهنگ و بیگانگی شرق و غرب چراغ ادب فارسی را روشن تر و محیط معرفت ایران را آماده تر میساخت. در روزگار ما با همه فقر ادبی باز بزمگاه سخن بکلی از حریفان خالی نیست. هنوز سرزمین ایران محقق سخن شناس می‌پرورد. از میان دانشمندان ادب معاصر در قرن چهاردهم عده‌ای را میتوان نام برد مانند ادیب نیشابوری، محمد قزوینی، محمد علی فروغی، علی اکبر دهخدا، سید حسن تقی‌زاده، ملک الشعراء بهار و بدیع الزمان فروزانفر و محمد معین. (۶)

بموازات پیشرفت‌های مادی و صنعتی کشور گردونه فرهنگ ملی ایران هم باید تندتر بچرخد. اگر جز این بشود آن پیشرفت‌ها دیگر رنگ ایرانی نخواهند داشت افزایش این سرعت نامرئی فرهنگ را در عالم مجردات با آماده کردن محیط میتوان تامین کرد.

کار فرهنگ در جهان بدستور و اعلان و بخش آمار بهبود نمی‌یابد.

شعر و سخن و زبان و فرهنگ فارسی درست ترین و مهمترین شاخه‌نامه ملی مردم پارسی زبان است. همکاری صادقانه ملت و دولت میتواند وجوه مشترک فرهنگی مردم را هم در پهنایم در ترقی رواج بدهد.

کار گسترش سطحی درس و بحث زبان و ادب از راه مدارس مجلات و رادیو و تلویزیون و غیره بیشتر بکمک وسایل مادی و مالی و برنامه‌ریزی سریع و دانشمندانه عملی است.

اما ریشه دادن فرهنگ‌ها یا جلو گیری از خشکیدن و خشکاندن ریشه‌ها کار دشوارتر است که دانش و بینش و عشق و فداکاری و بینائی و همکاری ژرف تر می‌طلبد. اینجاست که کارشناسان و پژوهندگان و خواص باید دست اندر کار باشند از بی آن پیوسته باید محیط فرهنگی را آماده تر ساخت و شب و روز در کار پژوهش و ارزیابی و بهسازی و به آفرینی بود.

تعصب و تحجر در گفته‌های پیشینیان شرق و نورسیدگان غرب کار فرهنگ ایران را دشوارتر کرده است. خوی بردگی و بت پرستی با آزادگی اندیشه‌چور در نمی‌آید. اینگونه طلسم‌ها و بندهای جادورا بمرور زمان باید شکست. دردنیای علم هر روز

مقالات تازه می بینم که در آن گفته دانشمند عالیقدری را تجزیه و تحلیل میکنند و بعضی از گفته های او را نمی پذیرند، یاد گرفته های دیگر او امکاناً تجدید نظر مینمایند.

در عالم ادب و هنر چرا ناپسند بدانیم اگر کسی بیثی از شاهنامه یا بوستان یا مثنوی عطار یا دیگری راست بداند و وقتی سست ها بر کنار گذاشته شد و درها بهتر درخشش میکنند. آیا هنگام آن قرار سیده که در ارزیابی شعر فارسی و گویندگان بت پرستی ها را کنار بگذاریم و آزادگی و وارستگی عارفانه پیشه کنیم؟

بامهر ژرفی که نگارنده به شعر زیبای فارسی دارد بخود اجازه میدهد که من باب آزمایش بعضی شعرهای بلند و زیبایی بزرگان ادب را بعنوان شعر خود عرضه بدارد. اما ناچار هر بلندی را باید با پستی سنجید و گر نه در خلاء مطلق بلندی پستی وجودی نخواهد داشت. پس با اجازه خوانندگان و سردمی که سه صدر دارند و میزان ارادت نگارنده را به اهل علم و ادب واقعی میدانند در سرزمین زیبای شعر فارسی راههای زیباتر و آبادتر را عرضه میداریم.

اینکار احياناً مستلزم مختصر ویرانی و گهگاه بست شکنی نیز خواهد بود امید است که در هر حال اگر ویرانی ضرورت یافت آن مختصر رهبر مایه آبادانی گسترده تری باشد. هر بنای کهنه کاآبادان کنند

فی که اول کهنه را ویران کنند؟ (۲)

حواشی:

(۱) اطلاعات زیر در رساله دکتری آقای محمد جعفر مبین فردرج شده است:

Le vocabulaire arabe dans le Livre des Rois
De Firdousi, par M. D. Moïnfar
Beitrag zur Iranistik
Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1970

در شاهنامه بیش از ۸۰۰۰ کلمه بکار رفته. کلمات عربی شاهنامه در حدود ۷۰۶ کلمه یعنی ۸٫۸ درصد شماره تخمین کلمات پایه یعنی کلماتی که مثلاً نود و چند درصد شاهنامه را تشکیل میدهد بر این نگارنده معلوم نیست.

همچنین رجوع فرمایند به مقاله «لغتهای عربی در شاهنامه» بقلم دکتر پرویز خانلری، مجله سخن دوره چهارم فروردین ۱۳۳۲ صفحات ۴۰۵-۴۱۰ و مقاله زبان فردوسی و زبان مسا بقلم دکتر غلامحسین یوسفی مجله دانشکده ادبیات مشهد ۱۳۵۳ صفحات ۵۴۵-۵۴۴.

(۲) مانند صحنه های فیلم بر باد رفت و کتاب جنگ و صلح تولستوی.

(۳) مقامات حمیدی از کتابهای ادبی معروف فارسی است. نگارنده آن قاضی حمیدالدین در قرن ششم هجری در بلخ میزیسته و گویا مدتی سمت قاضی القضاة داشته است. قاضی حمیدالدین بیست و چهار مقامه (داستان) را از زبان دوست مهربانی روایت میکند.

برای مطالعه در صنعت مقامه نویسی مراجعه فرمایند بکتاب:

مقامه نویسی در ادبیات فارسی نگارش دکتر ابراهیمی وری از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ و سبک شناسی بهار جلد دوم.

برای اینکه نمونه ای از سبک مقامات حمیدی که چند مقامه آن در کتابهای درسی فارسی دبیرستان زمان دانشجویی نگارنده منعکس بود بمرض برسد این چند سطر را از مقامات حمیدی از صفحه ۱۱۷ همان کتاب بازگو میکنم:

این بقعه بدین نهاد و سرشت مگر روزه ایست از روزه های بهشت. در حیرت و دهشت آن رباض و حیاض و ازهار و انهار و امحار و اثمار بماندم و پنداشتم که در تصاویر ارژنگ و تمایل مانی میفرم و در اعضان شجره طوبی نظاره میکنم... گفتم زهی هوای معطر و فضای معنیر که بخار او همه بخور است و تراب او همه مشک و کافور است آنکه مسکن اصلی در این دیار دارد و مقر در این مزار.

(۲) سخندان چو رای ردان آورد

سخن بر زبان ددان آورد
(۵) در فصلهای آینده از پست و بلند اشعار این گویندگان نیز سخن خواهیم گفت.

(۶) گروه پژوهندگان بار آور معاصر را همه می شناسیم مانند استاد جلال همایونی که در سرزمین دانش سنتی ایران کوهی است بر فراز سر نشسته و میان اهل ادب و شعر شناسان نیز مردم دانشی بسیار داریم. نام بردن از سخن شناسان را در اینجا رخصت ندیدیم در تحقیق مقالات در مقام شایسته تا آنجا که فرصت دست دهد سخن محققان گفته خواهد آمد.

(۷) از ماجرای اجتماعی شعر نو و کهن در این مقالات در این زمان پر همز میکنیم - همینقدر میکوشیم که نخست در شعر سنتی بعضی معیارها برای بازشناسی شعرهای بلند و زیبای از سبک و عوام پسند بدست بیاوریم. بسیاری از معیارها که عرضه خواهیم داشت جوهر والای شعر ناب را در شعر نو و شعر سنتی هر دو در بر خواهد گرفت.